



تنها راه حل مشکلات فهم عوامل تمدن‌ساز و تمدن‌برانداز است

مالک بن نبی اندیشمند الجزایری جوهره مشکل هر ملتی را مشکلی تمدنی می‌دانست و معتقد بود که تنها راه حل مشکلات، فهم عوامل تمدن‌ساز و تمدن‌برانداز است.

مالک بن نبی اندیشمند الجزایری جوهره مشکل هر ملتی را مشکلی تمدنی می‌دانست و معتقد بود که تنها راه حل مشکلات، فهم عوامل تمدن‌ساز و تمدن‌برانداز است.

به گزارش خبرگزاری مهر، مالک بن نبی اندیشمند الجزایری است که اندیشه‌های او به دلیل نبوغ فکری و نگاه تمدنی‌اش، امروزه نیز برای جهان اسلام آموزنده است. وی جهت ریشه‌یابی مشکلات جهان اسلام، با طرح دیدگاهی تمدنی کوشید به عناصر اصلی مورد نیاز جهت اصلاح جوامع اسلامی بپردازد. او جوهره مشکل هر ملتی را مشکلی تمدنی می‌دانست و معتقد بود که تنها راه حل مشکلات، فهم عوامل تمدن‌ساز و تمدن‌برانداز است. به اعتقاد مالک بن نبی، پیش‌نیاز هر مطالعه آگاهانه و فراگیر از جوامع، کسب «دانش تمدنی» است؛ زیرا حرکت جوامع متمدن، مانند هر پدیده انسانی دیگر، تابع سنت‌ها و قوانین اجتماعی و تاریخی ثابتی است که احاطه و درک آن‌ها لازمه هر گونه کوشش در جهت شکوفایی و بازگرداندن عظمت یک ملت است.

مقدمه

مقاله حاضر گزارشی کوتاه درباره زندگی و اندیشه‌های مالک بن نبی است که در سیاق نظریه‌اش در باب تمدن ارائه می‌شود. دوران بن نبی و بلکه دو سده پیش از او، دوران تأمل درباره تمدن اسلام و غرب است. در ابتدا مقایسه‌ی تمدنی، به دلیل قدرت نظامی استعمار غرب، عمدتاً درباره ارتش بود؛ چنان که ادبیات تجهیز و مدرن‌سازی ارتش، در آثار نویسندگانی چون التسولی، ابن عزوز، الکردودی (در دهه‌های ۱۸۴۰-۱۸۶۰م) مشهود است (السید، ۲۰۰۰: ۵۳ و ۵۴)؛ اما به سرعت این مواجهه، قالبی فرهنگی یافت و به قبول یا رد علم، فرهنگ و تمدن غرب اختصاص یافت و به تدریج در موضوعاتی چون سکولاریسم (Secularism)، زن و ارزش‌های اسلامی‌عربی، خانواده، مسئله‌ی تجدد و تجدد کاذب و مانند آن وارد شد. از باب نمونه و نه حصر، برخی از متفکران عرب سده‌ی بیستم میلادی که در باب تمدن اسلام و غرب، هر یک از زاویه‌ای به بررسی پرداخته‌اند، عبارت‌اند از: محمد حسین هیکل (۱۸۸۸-۱۹۵۶م) در کتاب «الایمان و المعرفة و الفلسفه» و عباس محمود العقاد (۱۸۸۹-۱۹۶۴م) در آثاری چون «أثر العرب فی الحضارة الأوربية» و «الإسلام فی القرن العشرين» که مقایسه‌هایی میان تمدن اسلام و غرب انجام داده‌اند.

حسن البنا نیز با پایه‌گذاری الإخوان المسلمین، موجب پدید آمدن مباحث تأثیرگذاری در قالب یک سازمان اسلامی شد که از آن جمله در دهه‌ی ۱۹۴۰م، که مصادف با اوج فعالیت‌های بن نبی بود، می‌توان به آثار عبدالقادر عوده، مانند «الإسلام و أوضاعنا القانونية»، «الإسلام و أوضاعنا السياسية» و «التشريع الجنائي الإسلامي» اشاره کرد که در صدد معرفی اسلام به عنوان دینی است که برای همه‌ی امور اجتماعی و سیاسی جامعه برنامه دارد.

سید قطب (۱۹۰۱-۱۹۶۶م) نیز با آثاری چون «الإسلام و مشکلات الحضارة»، «معركة الإسلام و الرأسمالية» و «معالم فی الطريق» چهره‌ای تأثیرگذار است که با انتقادات خود از تمدن غربی، از آن به «جاهلیت قرن بیستم» تعبیر می‌کرد. محمد کرد علی در کتاب «الاسلام و الحضارة العربیة»؛ انور عبدالملك [۱] (۱۹۲۴م) با ارائه‌ی طرحی تمدنی در ۱۹۶۸م. و مفهوم راهبرد تمدنی در ۱۹۷۳م. (الدوری، ۲۰۰۱: ۵۷۹، ۶۲۸، ۸۸۷ و ۸۸۸)؛ ادوارد سعید که متأثر از انور عبدالملك [۲] نگرشی انتقادی به شکل‌گیری تمدن جدید غرب داشت و آن را از خلال نقد شرق‌شناسی، امپریالیسم غربی و قدرت رسانه‌های غربی دنبال می‌کرد، از دیگر چهره‌های مطرح در این زمینه هستند.

همچنین باید آثاری را که بعدها در اواخر سده‌ی بیستم میلادی در رد نظریه‌ی «پایان تاریخ» اثر فرانسیس فوکویاما و نظریه «برخورد تمدن‌ها» اثر ساموئل هانتینگتون (۱۹۲۴-۲۰۰۸م) نوشته شده است، بدان افزود که در غالب موارد هرگز از فضای داخلی جهان عرب خارج نشده‌اند. مشکل اصلی این ردیه‌نویسی‌ها آن بود که نویسندگان آن، پاسخ‌های خود را به صورتی راهبردی و آینده‌نگر ارائه ندادند، هرچند اندیشمندان اسلامی کوشیدند تا از خلال آن به مبانی تمدنی اسلام در برابر غرب بپردازند؛ اما راهبردی‌ترین دیدگاه تمدنی در جهان اسلام متعلق به شاگردان مکتب تقریب و وحدت اسلامی بود که برخاسته از جریان اصیل فکری، رویکرد تقریب و وحدت اسلامی را به عنوان پیش‌شرط احیای تمدن اسلامی و پاسخی منطقی به سلطه‌ی تمدنی غرب برگزیدند و عملاً در پی وحدت اسلامی برآمدند. از میان چهره‌های شاخص آن در جهان عرب می‌توان به محمد عبده (۱۸۴۹-۱۹۰۵م)، عبدالمجید سلیم (۱۲۹۹-۱۳۷۴ق) و محمود شلتوت (۱۸۹۳-۱۹۶۳م) اشاره کرد.

با این توضیح، اینک به بررسی اندیشه‌های مالک بن نبی، یکی از معروف‌ترین نظریه‌پردازان تمدنی در روزگار خود، می‌پردازیم.

زندگی مالک بن نبی

مالک بن نبی (۱۹۰۵-۱۹۷۳م) مهندس و اندیشمند الجزایری است که اهتمامی خاص به مطالعات اجتماعی داشت و از بزرگان جنبش اصلاح طلب دوران خود در الجزایر به شمار می‌رود. او در قسطنطنیه الجزایر به دنیا آمد. تحصیلات اولیه و متوسطه خود را در زادگاهش و تحصیلات عالی را در پاریس (در رشته‌ی مهندسی برق) گذراند. نقطه‌ی عطف زندگی‌اش آشنایی با عبدالحمید بن بادیس [۳] (۱۸۸۹-۱۹۴۰م) بود که از بزرگان اصلاح طلب اسلامی الجزایر به شمار می‌رفت. اندیشه‌های او را باید در فضای

انقلاب بزرگ الجزایر در نظر گرفت؛ هرچند که آن به دلیل نبوغ فکری و نگاه تمدنی‌اش، امروزه نیز برای جهان اسلام آموزنده است. بن نبی پس از استقلال الجزایر، مدتی عهده‌دار مدیریت آموزش عالی آن کشور شد. سپس به تأسیس انجمنی موسوم به «جامعه‌شناسی جهان اسلام» مبادرت کرد و اندیشمندان و سیاستمداران جهان اسلام را به برپایی کشورهای مشترک‌المنافع [۴] اسلامی فراخواند. از او کتاب‌های بسیاری بر جای مانده است که منبع فکری قابل توجهی برای نسل پس از خود به شمار می‌رود. [۵] چنان که گفته شد، دوران حیات مالک بن نبی، دوران مبارزه با استعمار غرب (فرانسه) در الجزایر و بسیاری دیگر از سرزمین‌های اسلامی بود و طبعاً بحث استعمار و عوامل انحطاط فکری و اجتماعی جوامع مسلمان در محور نظریه‌پردازی او قرار داشت؛ چنان که مهم‌ترین کلیدواژگان مورد استفاده‌اش عبارت‌اند از: تمدن، فرهنگ، قابلیت استعمار، نزاع اندیشه‌ها، اصلاح آگاهی اسلامی، کشورهای مشترک‌المنافع اسلامی.

تمدن از دید بن نبی

مالک بن نبی جهت ریشه‌یابی مشکلات جهان اسلام، با طرح دیدگاهی تمدنی کوشید به عناصر اصلی مورد نیاز جهت اصلاح جوامع اسلامی بپردازد. او جوهره مشکل هر ملتی را مشکلی تمدنی می‌دانست و معتقد بود که تنها راه حل مشکلات، فهم عوامل تمدن ساز و تمدن‌برانداز است (بن نبی، ۱۹۸۴: ۱۴). در اینجا باید متذکر شد که دیدگاه بن نبی درباره‌ی تمدن، کاملاً متفاوت با شیوه‌های رایج در مطالعات مردم‌شناسی است که در انسان‌شناسی نوین مطرح می‌شود. تمدن از دید بن نبی دربردارنده‌ی مجموع عوامل معنوی و مادی است که این امکان را در اختیار جامعه می‌گذارد تا نیازهای اساسی همه‌ی اعضای آن برآورده شود و این امر از خلال وسایل فرهنگی و تضمینات امنیتی است که جوامع متمدن به اعضای خود تقدیم می‌کنند (بن نبی، ۱۴۲۳: ۴۲). این تحلیل بیانگر توجه مالک بن نبی به ارتباط تنگاتنگ حرکت جامعه و فاعلیت افراد آن در هر تمدنی است؛ چه آن گاه که در مسیر رشد و بالندگی قدم می‌گذارد و چه زمانی که به انحطاط و سستی می‌گراید.

او برای تبیین دیدگاه خود، الگویی تاریخی از تمدن اسلامی ارائه کرده است. از دید او، مقطع زمانی میان نزول وحی در غار حراء تا جنگ صفین (به سال ۳۸ ق) دوران توازن روح و ماده در تمدن اسلامی است؛ اما از دوران معاویه این توازن از میان رفت. بنابراین در یک دوره، جنبه‌ی روحی تضعیف و جنبه‌ی عقلی تقویت شد که شامل عصر خلافت اموی و عصر اول خلافت عباسی می‌شود و در دوره‌ای دیگر، گرایش و منفعت‌طلبی شخصی تقویت شدند که شامل دوران متأخر خلافت عباسی تا عصر انحطاط است. بن نبی معتقد است که تمدن اسلامی، با از میان رفتن سلسله‌ی موحدون [۶] در شمال آفریقا و به رغم فتوحات عثمانی‌ها، در مسیر انحطاط قرار گرفت (بن نبی، ۱۴۲۳: ۴۷ و ۴۸). او زمانه‌ی خود را در «مرحله‌ی پس از موحدان» [۷] درک می‌کرد و در پی بازگشت به توازن اصیل تمدن اسلامی بود. از دید او، تمدن اسلامی تعادل میان عناصر روحی و مادی خود را از دست داده است. نمونه‌ای از عدم تعادل را در صوفی‌گرایی محضی می‌توان یافت که باعث سقوط مرابطون [۸] شد و مقابل آن تمدن غربی که تنها متکی به ابعاد مادی است و در فقدان معنویت به سر می‌برد (جهامی، ۲۰۰۲: ۳ / ۷۰۶).

از دید بن نبی، پیش‌نیاز هر مطالعه‌ی آگاهانه و فراگیر از جوامع، کسب «دانش تمدنی» است؛ زیرا حرکت جوامع متمدن مانند هر پدیده‌ی انسانی دیگر، تابع سنت‌ها و قوانین اجتماعی و تاریخی ثابتی است که احاطه و درک آن‌ها لازمه‌ی هر گونه کوشش در جهت شکوفایی و بازگرداندن عظمت یک ملت است. لذا می‌گوید:

وقتی می‌خواهیم تمدنی را بر پا کنیم، اولین اقدام ضروری، تفکر در آن و در عناصر آن است. همانند شیمی‌دانی که برای تشکیل آب، به تفکر در عناصرش می‌پردازد. با تجزیه‌ی آن، عناصر سازنده‌اش را (هیدروژن و اکسیژن) را می‌شناسد. سپس به بررسی قانونی مبادرت می‌ورزد که به موجب آن، با ترکیب این دو عنصر آب ایجاد می‌شود.

بن نبی در تشریح عناصر ضروری همه‌ی تمدن‌ها، آن را متشکل از ترکیبی اجتماعی از سه عنصر می‌داند که عبارت‌اند از: انسان، خاک و وقت (جهامی، ۲۰۰۲: ۳ / ۷۰۱). پس مشکلات تمدن نیز شامل سه مشکل است: مشکل انسان، مشکل خاک و مشکل زمان. بنابراین نگرش وی به تمدن، مبتنی بر انباشتن تولیدات تمدنی نیست، بلکه بر پایه‌ی نظریه‌اش در باب انسان و روش‌های تحقق انسانیتش در ضمن محیط طبیعی معین (خاک و زمین) است؛ اما چنان که او اشاره دارد، اساس هر تمدنی، خواه بودایی و خواه اسلامی، در عقیده‌ی دینی است و معتقد است که در هر تمدنی ریشه‌های اعتقاد دینی قابل شناسایی است، هرچند که از تعادل خارج شده باشد [۹] (همان؛ ولد أباه، ۲۰۱۰: ۱۳۵ و ۱۳۶). به باور او، روح یک تمدن در گرو وجود چهار عامل اساسی است:

۱. رویکرد اخلاقی

۲. رویکرد زیبایی‌شناسی

۳. منطق عملی

۴. صنعت

از این رو، او آسیب‌شناسی مشکلات فراروی جهان اسلام را در قالب سه محور (انسان، خاک و وقت) مورد مطالعه قرار می‌دهد. از دید او، جهان اسلام در مرحله‌ی عالم اشیاء و اشخاص قرار داشته و تا نتواند وارد عالم اندیشه‌ها شود، به رشد و بالندگی دست نخواهد یافت.

از دید او، ویژگی‌های متمایزکننده‌ی تمدن‌ها از یکدیگر بسیار زیادند و هر تمدنی شیوه‌ی انتخاب خاص خود را داراست. تمدن غربی بر پایه‌ی اصول رومی شرک‌آمیزی است که چشمان او را تنها به اشیای محیطش گشوده است؛ در حالی که تمدن اسلامی مبتنی بر عقیده‌ای توحیدی و متصل به پیامبران الهی پیشین است که انسان را به جهان غیب و ماورای طبیعت و به سوی

جهان افکار سوق می‌دهد. پیش از اسلام، در جزیره‌العرب، چیزی جز ملتی بدوی زندگی نمی‌کردند که در صحرایی خشک می‌زیستند و غوطه‌ور در جهل بودند. بنابراین عوامل سه‌گانه‌ی انسان، خاک و وقت، عواملی را که به عبارت دقیق‌تر، پراکنده بودند و نقشی را در تاریخ ایفا نمی‌کردند؛ اما با نزول قرآن و وحی الهی (إقرأ) بین عناصر سه‌گانه‌ی (انسان، خاک و وقت) ارتباطی تمدن‌ساز حاصل شد. بنابراین از دید بن‌بنی، تمدن جوششی درونی است و نه امری وارداتی. حتی اگر واردات همه‌ی محصولات یک تمدن امکان‌پذیر باشد، باز هم نمی‌توان سخن از انتقال تمدن راند. این تمدن است که محصولات خود را تولید می‌کند و خنده‌دار است اگر کسی بخواهد تمدنی را از روی محصولاتش بسازد. جهانگردی که وارد جهان اسلامی می‌شود نمی‌تواند از چمدان سیاسی خود، سوغاتی تمدنی را برایمان به ارمغان بیاورد.

در اینجا بن‌بنی در مقابل کسانی قرار دارد که معتقدند پیشرفت در گرو تقلید از غربی‌هاست. از این رو، او در غالب نوشته‌های خود، ملل اسلامی را به ضرورت ابداع و جایگزین ساختن روش‌هایی مستقل و متناسب با محیط اسلامی، به جای وارد کردن نظریه‌های اروپایی فرامی‌خواند. تمامی کوشش بن‌بنی متوجه ترغیب انسان مسلمان (که از دید وی جوهر و ستون اصلی تمدن‌سازی است) به فعالیت و تولید می‌شود. برخی می‌پندارند که با ورود محصولات غربی، پیشرفت تمدنی حاصل خواهد شد. این سخن بدان معناست که فرد بیماری، به جای درمان ریشه‌ای بیماری‌اش، به اصلاح سر و صورت خود به منظور پوشاندن معایبش بپردازد. آیا با این کار مشکل او حل شده است؟ مسلماً خیر! پس ضمن آنکه باید در راه جبران عقب‌ماندگی‌ها تلاش کرد، باید متکی به واردات نشد. از دید بن‌بنی، جهان اسلام نیازمند مهندسی است که علل ویرانی قریب‌الوقوع آن را شناسایی کند، نه آنکه محتاج تاجر جری باشد که درون آن را آکنده از اسباب و اثاثیه کند.

بن‌بنی متوجه شده بود تا زمانی که جامعه‌ای افکار اصلی خود را خود تولید نکند، قادر به ساخت هیچ گونه وسیله‌ای مصرفی یا صنعتی نخواهد شد. لذا بر کسب مهارت، شناسایی مسائل و مشکلات و استقلال در عرصه‌ی افکار تأکید می‌کرد تا در سایه‌ی آن، استقلال سیاسی و اقتصادی محقق شود و قابلیت پذیرش استعمار از میان رود.

قابلیت پذیرش استعمار

بن‌بنی در ریشه‌یابی مشکلات جهان اسلام، به عوامل درونی بسیاری توجه دارد و از نقد غرب‌گرایانی که از موضع ضعف به دنبال تقلید از تمدن غرب هستند، شدیداً انتقاد می‌کند که چرا بدون مطالعه و کسب آگاهی لازم، به ترسیم صورت مسئله پرداخته‌اند. آثار آنان به جای آنکه در بنای تمدن امت اسلامی مفید باشد، مبدل به انباری از کلمات پرمطراق غربی شده است که به مجرد جدا شدن از محیط تمدنی اصلی خود (غرب)، فاقد حیات می‌شوند. این شیوه از اخذ و گردآوری مطالب موجب تمدن‌سازی نمی‌شود. مسلمانان اگر هزار سال از غرب تقلید کنند، باز هم چیزی به دست نخواهند آورد، زیرا محصولات یک تمدن، مایه‌ی تشکیل تمدن نمی‌شوند. در اینجا او به نکته‌ی ظریف دیگری توجه می‌نماید و آن اینکه غرب‌زده‌ها و روی‌آوردگان تقلیدی به افکار غرب، تنها سطوح تمدن غرب را مشاهده کرده و از آن گزارش می‌دهند که بن‌بنی از آن با عنوان افکار مرده یا افکار کشته یاد می‌کند. البته او توجه خاصی به گرفتن الهام از تجربه‌ی مواجهه‌ی ژاپن با غرب (و نه تقلید از ژاپن) دارد (بن‌بنی، ۲۰۰۲: ۱۵۱).

ژاپنی‌ها در مواجهه با غرب، فعالانه وارد میدان شدند. آنان ضمن حفظ ارزش‌ها و اخلاقیات انسان ژاپنی، به دنبال اخذ علوم غرب برآمدند؛ در حالی که مسلمانان به رغم کوشش‌هایی که پیشگامان عصر نهضت متقبل شدند، هنوز هم یک جامعه‌ی عقب‌افتاده هستند، زیرا قادر به تعامل علمی و انتقادی با غرب نیستند. آیا مشکل در طبیعت فرهنگ غربی است؟ یا در نوع ارتباط ما با این فرهنگ؟ در اینجا بن‌بنی به طرح پرسشی در زمینه‌ی تفاوت ماهوی دانشجوی اعزامی ژاپنی به غرب با همتای مسلمانش می‌پردازد. چرا یکی عمق تمدن را می‌بیند و دیگری تنها مقلد ظواهر ناچیز آن تمدن می‌شود؟ اگر ژاپن قادر به پایه‌ریزی جامعه‌ی متمدنی شد به این دلیل است که توانست از مجرای صحیح وارد عالم اشیا شود. دانشجوی ژاپنی می‌کوشد تا تمدن غربی را به نسبت نیازهایش بیاموزد و نه برای هواوهوس‌هایش؛ درست بر خلاف آنچه در میان بسیاری از دانشجویان مسلمان رایج است. این‌چنین بخش مهمی از آثار بن‌بنی در رد غرب‌گرایانی نوشته شده است که ملاکی برای نحوه‌ی اقتباس از غرب ندارند و قائل به اخذ هر چیز غربی‌اند. ژاپن زمانی ژاپن شد که قادر به ترسیم معیاری در اخذ تمدن غربی بر اساس تعریف خود از نیازهای ژاپن شد.

بن‌بنی پرسش مهم دیگری را نیز مطرح کرده است و آن اینکه آیا باید استعمار را علت مشکلات جهان اسلام دانست یا نتیجه‌ی آن‌ها؟ او در پاسخ به این سؤال، یکی از معروف‌ترین دیدگاه‌های خود را ارائه داد و آن مبحث «قابلیت پذیرش استعمار» بود. استعمار نمی‌تواند بر ملتی حاکم شود، مگر آنکه آن ملت استعداد ذاتی برای پذیرش استعمار را دارا باشد و البته استعمار نیز به ساخت و تقویت این قابلیت مبادرت می‌کند (جهامی، ۲۰۰۲: ۳ / ۱۱۶). از سویی استعمار به شکلی روش‌مند و با بهره‌گیری از ابزار مختلف (مانند ابزار ارتباطات) وارد شده و از سوی دیگر، غالب مستعمرات از ارزش اندیشه در تحولات اجتماعی خویش بی‌اطلاع‌اند. استعمار «فکر را نازا و سیاست را نابینا می‌کند.» (همان: ۳ / ۱۱۴) و «دائماً به گشودن عرصه‌هایی نوین در ایجاد نزاع فکری مشغول است.» به نحوی که ملل مستعمره قادر به پیش‌بینی مکان ورود آن نیستند و هجوم استعمار درست از ناحیه‌ای صورت می‌پذیرد که کمترین فکری برای آن شده است (همان منبع: ۳ / ۱۱۵).

لذا نمی‌توان مسئله را صرفاً امری درونی تلقی کرد. در اینجا او به عنوان یک آسیب‌شناس اجتماعی وارد بحث شده و چنان که خود اشاره می‌کند: «ما باید به مانند دانشمندان اجتماعی و نه به مثابه‌ی یک سیاست‌مدار، به بررسی استعمار بپردازیم.» «کید استعمار همانند کید شیطان ضعیف است؛ اما همان گونه که توجه دائمی به کید شیطان واجب است، توجه به کید استعمار نیز الزامی است.» (همان منبع: همان جا) استعمار چون هنرمند ماهری است که به اشکال مختلف، در صدد نواختن موسیقی اختلاف فکری در جوامع اسلامی است (همان: ۳ / ۱۱۵). او برای نشان دادن مفهوم قابلیت استعمار، به ضرورت وجود اندیشه و

اندیشیدن در جوامع اسلامی اشاره می‌کند.

تفاوت دو شناخت از (آب) مثال ساده و در عین حال عمیقی است. تفاوت زیادی بین شناخت فردی که آب را به جهت رفع تشنگی و یا آبیاری زمین می‌شناسد، با شناخت فردی موجود است که علاوه بر این شناخت، به دنبال یافتن عناصر آب و نحوه و شرایط ترکیب آن‌ها به جهت ساخت آب است (همان: ۳ / ۱۱۸). هدف بن‌نبی رسیدن جوامع اسلامی به حالت دوم است. می‌توان مسئله را از طریق تشبیه معروف افلاطون بیان کرد: شناخت حاصله برای کسانی که در غار به سر می‌برند، شناخت سایه‌ها و نه حقیقت آن‌هاست. حقیقت در بیرون از غار و نه در توهمات آنان موجود است (همان: ۳ / ۱۱۸ و ۱۱۹). آیا جوامع اسلامی با اکتفا به شناخت حاصله از سایه‌ها، قادر به دریافت حقایق خواهند بود؟

استعمار زمانی پیش از دخل و تصرف در امور مستعمرات خود، به مطالعه‌ای عمیق بر شرایط روانی ساکنان آن مبادرت کرد. پس مسئله‌ای اصلی علم استعمار و جهل ساکنان مستعمرات است. بن‌نبی به دنبال یافتن اسباب انحطاط جوامع اسلامی، متوجه وضعیت کنونی انسان مسلمان می‌شود. خودمحموری‌های موجود در جوامع اسلامی، در کنار سیطره‌ی پیروان طریقه‌های صوفیه، منجر به شکل‌گیری ذهنی عاجز از تفکر شد. هرچند مدنیت غربی بسیاری از قواعد جامد حاکم بر این جوامع را از میان برداشت، اما توجه شود که خود آن مدنیت هم ذاتاً در حال انحطاط است و به هیچ وجه قادر به یاری جوامع مسلمان به گسترش فضایل اخلاقی در میانشان نیست (الحاج، ۲۰۰۰: ۱۲).

وی پس از بررسی تاریخ و فلسفه‌ی بشری و به ویژه تاریخ تمدن اسلامی، به این نتیجه رسید که سیر ملت‌ها تابع نظامی دوری است. هر تمدنی مرحله‌ای از زایش و سرانجام، انحطاط و زوال را تجربه می‌کند. اگر به اشیاء از وجه آفرینشی نگاه کنیم، معلوم می‌شود که تمدن چون خورشید حرکت می‌کند؛ گویی دور زمین می‌چرخد و افق ملتی را روشن می‌نماید و سپس به افق ملتی دیگر متحول می‌شود. در اینجا مالک بن‌نبی متوجه وجود سنت‌های الهی حاکم بر عالم از سویی و از سوی دیگر، ضرورت ادراک این سنت‌ها و قوانین است (بن‌نبی، ۲۰۰۲: ۱۵۶). کسی که بیداری و پیشتازی تمدنی بخواهد، باید مطابق هدایت آن حرکت کند؛ اما کسانی که احترام آن را نگاه نمی‌دارند و عبرت‌ها و اهداف آن را ادراک نمی‌کنند، حرکتشان حرکتی آشفته و فاقد ضابطه و بی‌هدف است. از دید او این از سنت‌های تاریخ است که به ملت‌های فرورفته در خواب، توجهی نکند. آن‌ها در رؤیاهای خود شادمان‌اند و در سلطه‌ی ستمکاران سرکش غمگین و ناراحت‌اند.

بنابراین بن‌نبی معتقد است که به جهت خروج مسلمانان از فضای رخوت و خواری‌ای که در آن به سر می‌برند، باید مسلمانان سنت‌های ثابت خدا در عالم هستی را ادراک کنند؛ زیرا تنها با این ادراک، حرکت آنان در تاریخ، حرکتی ثابت و هدفمند خواهد شد. حال آنکه اکنون حرکتی کورکورانه و تابع تصادف بر آنان حاکم است. زمانی که موقعیت خود را در دوره‌ی تاریخ معین کنیم، شناسایی عوامل نهضت یا سقوط در زندگی‌مان آسان می‌شود و شاید بزرگ‌ترین ناراستی و انحراف از طریق تاریخ، از عدم شناخت نقطه‌ای که تاریخ خویش از آن آغاز شده است باشد و شاید بزرگ‌ترین خطای رهبران جوامع اسلامی آن باشد که این ملاحظه‌ی اجتماعی را از حساب خود ساقط می‌کنند. فاجعه از همین جا شروع می‌شود و موجب می‌شود تا قطار جوامع از راه خود خارج و به حرکت‌ها و تکان‌های بی‌برنامه دچار شود.

نمی‌توان شاهد تحول بنیادینی در حال و روز جهان اسلام در قبال جهانی‌سازی گردید، مگر آنکه به تدریج تحولی درونی در انسان‌های جوامع اسلامی ایجاد شود (قرآن مجید، الرعد: ۱۳). از دیدگاه بن‌نبی، در قبال استعمار، باید روش‌های اندیشه را اصلاح کرد و دانش تمدنی را آموخت. به عبارت دیگر، به جای مشاهده‌ی ظواهر تمدن، عوامل قوت و ضعف آن را درک کرد و شناخت و آن را در جوامع اسلامی بومی کرد تا با شکل‌گیری ادراکی فراگیر در جوامع اسلامی از عوامل رشد و انحطاط تمدن، قابلیت استعمار از میان برود.

در خاتمه اشاره‌ای کوتاه به طرح «کشورهای مشترک اسلامی» او خالی از لطف نیست. او در اثنای جنگ سرد، به این نکته‌ی مهم پی برده بود که نباید به اختلافات رویه‌ای کشورهای غربی دل‌خوش کرد. به رغم تمامی اختلافات موجود بین مسکو-واشنگتن، آن‌ها میان خود همکاری و هماهنگی برقرار کرده‌اند؛ اما مسلمانان به رغم آنکه دارای تمدنی واحدند، فاقد همکاری‌اند. او در طرحی قابل توجه، تمدن اسلامی را بر شش واحد مختلف تقسیم کرد که از ظرفیت همکاری بالایی برخوردارند:

۱. جهان اسلامی عربی

۲. جهان اسلامی ایرانی

۳. جهان اسلامی مالزی

۴. جهان اسلامی آفریقایی

۵. جهان اسلامی اروپایی

۶. جهان اسلامی چینی و مغولی.

همکاری میان این واحدها در دو عرصه‌ی فرهنگ و سیاست امکان‌پذیر است. هم قابلیت‌ها و وجوه اشتراک فرهنگی این جوامع و هم منافع سیاسی موجود در این واحدها، می‌تواند مجالی مناسب برای خروج از حوزه‌ی استعمار و بازار غربی ایجاد نماید؛ به ویژه آنکه حوزه‌ی این شش واحد اسلامی، بخش وسیعی از جهان را در بر می‌گیرد. رضوان السید درباره‌ی اهمیت دیدگاه بن‌نبی می‌نویسد:

طرح تمدنی مالک بن‌نبی (اگر چنین تعبیری درست باشد) چندین نشانه و ویژگی دارد که آن را در موقعیتی متمایز و یگانه در بین انگاره‌های اسلام‌گرایان معاصر از تمدن و سرنوشت تمدنی قرار می‌دهد. وی در آغاز، تمدن غربی را در مسیر فروپاشی

نمی‌بیند، اما در همان حال، امکانی حقیقی برای پیوند با آن نمی‌بیند و به تعبیر دقیق‌تر، وی امکانی برای گرایش به منطق و رفتار تمدن غربی نمی‌یابد؛ اما این امر او را به پی‌ریزی انگاره‌ی فلسفی‌ای مخالف یا موافق با تمدن غرب نمی‌کشد، بلکه حتی پس از مقدمات مبنایی پیرامون چارچوب طبیعی تمدن، به سرعت به طرحی ژئواستراتژیک منتقل می‌شود که نکته‌ی جالب توجه در آن این است که در این طرح، بر خلاف طرح‌های دیگر اسلام‌گرایان، فرهنگ، منافع و چالش‌ها (در کنار دین) نقش مهمی را بر عهده دارند (السید، ۱۳۸۳: ۶۸).

کتاب‌نامه:

قرآن مجید

الحاج، کمیل (۲۰۰۰م)، الموسوعة المیسره فی الفكر الفلسفی و الاجتماعی، بیروت (ط ۱)، مکتبه لبنان ناشرون.
بن‌نبی، مالک (۲۰۰۲م)، مشکلات الحضاره وجهه العالم الاسلامی، ترجمه‌ی عبدالبور شاهین، دمشق، دارالفکر.
بن‌نبی، مالک (۱۹۸۴م)، شروط النهضه دمشق، دارالفکر للطباعه و النشر.
بن‌نبی، مالک (۱۴۲۳ق)، مشکله الأفكار فی العالم الإسلامی، (ط ۲)، دمشق، دارالفکر.
جهامی، جیرار (۲۰۰۲م)، موسوعه مصطلحات الفكر العربی و الاسلامی المعاصر و الحديث (۱۹۴۰-۲۰۰۰)، بیروت (ط ۱)، دارالکتاب اللبنانی.
الدوری، عبدالعزيز و آخرون (۲۰۰۱م)، نحو مشروع حضاری نهضوی عربی، بحوث و مناقشات الندوه الفکریه التي نظمها مرکز دراسات الوحده العربیه، بیروت (ط ۱)، مرکز دراسات الوحده العربیه.
السید، رضوان؛ بلقیزی، عبدالله (۲۰۰۰)، ازمه الفكر السیاسی العربی، دمشق (ط ۱)، دارالفکر.
السید، رضوان (۱۳۸۳ش)، اسلام سیاسی معاصر در کشاکش هویت و تجدد، ترجمه‌ی مجید مرادی، تهران، چاپ اول، انتشارات بازشناسی اسلام و ایران.
صداقت ثمرحسینی، کامیار (۱۳۹۲ش)، ابن‌خلدون، تهران، چاپ اول، آفتاب توسعه.
ولد أباه، السید (۲۰۱۰م)، أعلام الفكر العربی مدخل إلى خارطه الفكر العربی الراهنه. بیروت (ط ۱)، الشبکه العربیه للأبحاث و النشر.

پی نوشتها:

[۱] برخی از آثار او عبارت‌اند از: در اسات فی الثقافه الوطنیه، الفكر العربی فی معرکه النهضه، نهضه مصر (۱۹۸۳)، ریح الشرق (۱۹۸۳)، تغییر العالم (۱۹۸۵)، الشارع المصری والفکر (۱۹۸۹)، الإبداع والمشروع الحضاری (۱۹۹۱)، المواطنه هی الحل (۲۰۰۷).

[۲] مقاله‌ی «شرق‌شناسی در بحران»، اثر انور عبدالملک، از اثرگذارترین نقدهای وارده بر شرق‌شناسی در دهه‌ی ۱۹۶۰م. است که به سال ۱۹۶۳م. در مجله‌ی دیوژن (انتشارات یونسکو) چاپ شد. او شرق‌شناسی را متأثر از نژادپرستی و اروپامحوری می‌دانست و بر کارکردهای استعماری آثارشان تأکید می‌نمود که موجب می‌گشت تا شرق واقعی نادیده گرفته شود.

[۳] شیخ عبدالحمید بادیس مبلغ و مفسر الجزایری و بنیان‌گذار «جمعیه العلما» در الجزایر و مؤسس مجله‌ی «الشهاب» بود. نشانی وب‌گاه وی binbadis.net است.

[۴] commonwealth

[۵] برخی از آثار وی عبارت‌اند از: بین الرشاد و التیه، تأملات، دور المسلم و رسالته، شروط النهضه، الصراع الفکری فی البلاد المستعمره، الفکره الإفريقيه الاسیویه، فکره کمنولت اسلامی، مشکله الأفكار فی العالم الاسلامی، مشکله الثقافه، وجهه العالم الاسلامی.

[۶] سلسله‌ای از فرمانروایان مسلمان شمال آفریقا و اندلس (۵۱۵-۶۶۸ق) که به وسیله‌ی ابن‌تومرت تأسیس شد و به مبارزه با دولت‌های مسیحی پرداخت و سرانجام بنومرین آن را ساقط کردند.

[۷] مرحله‌ی مابعدالموحدین.

[۸] سلسله‌ای از فرمانروایان مسلمان اندلس و آفریقای غربی (۴۴۷-۵۴۱ق) که سرانجام به دست نخستین فرمانروای سلسله‌ی موحدون منقرض شد.

[۹] مالک بن‌نبی سخت متأثر از ابن‌خلدون بود. ابن‌خلدون نیز در نظریه‌اش در باب ایجاد تمدن، به آگاهی دینی توجه ویژه‌ای کرده است و می‌نویسد: «...آیین دینی باعث از میان رفتن رقابت و کشمکش و حسادت موجود در میان اهل عصبیت می‌شود و توجه را تنها به سوی حق معطوف می‌سازد. پس اگر برای اهل عصبیت، آگاهی [۹] در کار خویش حاصل شود، هیچ چیز جلودارشان نخواهد بود...» (صداقت ثمرحسینی، ۱۳۹۲: ۴۶)

*نویسنده: دکتر کامیار صداقت ثمرحسینی؛ عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

منبع: فصلنامه علوم انسانی اسلامی صدرا، شماره ۱۱ و ۱۲، پاییز و زمستان ۹۳